

سندیکا مدرسه-نهاد مبارزه‌ی کارگران است، نه مایه‌ی کسب‌وکار

طبقه‌ی کارگر از یک‌سو ثروت را در جامعه‌ی سرمایه‌داری تولید می‌کند، و از سوی دیگر خودش از محصول کارش بهره‌مند نمی‌گردد. در فرآیند تولید چیزی از کفِ کارگر می‌رود و به‌واسطه‌ی همین از کفر رفتنِ آن چیز، جامعه‌ی سرمایه‌داری وجود دارد. لذا جامعه‌ی سرمایه‌داری، مناسباتی است که در آن اکثریت، یعنی طبقه‌ی کارگر، به‌عنوان تولیدکنندگان اصلی تحت یوغ و بهره‌کشی اقلیت، یعنی مالکان سرمایه و وسایل تولید، قرار دارند. همین زمینه‌ی علی است که در طول سده‌هایی که از موجودیت سرمایه‌داری می‌گذرد موجب مبارزات کارگران شده. این مبارزات وهله‌های متفاوتی دارند: اقتصادی، ایدئولوژیک و سیاسی؛ این وهله‌ها، زمانی و به صورت سری نیستند. بل که در کنار هم پیش می‌روند و همدیگر را تشدید می‌کنند؛ مبارزه‌ی اقتصادی پایه‌ها را می‌سازد، مبارزه‌ی ایدئولوژیک خصوصیات و سبک زیست جامعه و تفکر سرمایه‌داری را نقد و از سیره‌ی مبارزان پاک می‌کند و مبارزه‌ی سیاسی تعیین‌کننده‌ی نهایی مبارزه است و جهت و منظر مبارزه‌ی کارگران را در مورد مسایل اساسی‌ای که طبقه‌ی کارگر و جامعه با آن‌ها مواجه و درگیر است و در موضوع قدرت و روش اداره‌ی جامعه، نشان می‌دهد.

یکی از وهله‌های مبارزه‌ی اقتصادی متشکل‌شدن کارگران در نهادهایی است که نام اتحادیه یا سندیکای کارگری دارند. سندیکاهای کارگری مدرسه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی‌اند و در آن کارگران می‌آموزند که از رقابت در میان خود بگذرند، بر منافع معیشتی و حیاتی خود واقف گردند و طریقه‌ی تقابل با کارفرمایان و مدیرانشان را یاد گرفته و پیش برند. در سندیکا است که کارگران می‌توانند به‌طور متشکل بر سر شرایط کار و میزان دست‌مزد، جلوگیری از اخراج همکارانشان و ... عمل کنند و سرمایه‌داران را مجبور به عقب‌نشینی کنند که این حجت تاریخ است که کارگران تا جایی که در همه‌ی سطوح متشکل شوند، تا آن‌جا قدرتِ عقب‌زدنِ سرمایه‌داران و دولتشان و فراروی از وضعیت را دارند.

در کشورهای با سرمایه‌داریِ قدیم‌تر، که انکشاف این شیوه‌ی تولید در آن‌ها به چند قرن گذشته برمی‌گردد، این سنت مبارزاتی کارگران در طول تاریخ مبارزاتشان پیش رفت و سندیکاهای کارگری به بار نشست؛ که این خود

یکی از دلایل معیشت و شرایط بهتر کارگران در این کشورها است؛ در کنار موضوعات دیگری از جمله بهره‌وری بالاتر کار در این کشورها، غارت استعماری کشورهای دیگر در درازنای سده‌ها و لیکن این نهاد مبارزاتی از آن‌جا که وهله‌ی مشخصی از انکشاف مبارزات کارگران است، نقصان‌ها و عدم کفایت‌هایی نیز دارد که در صورت لحاظ نکردن‌شان و به‌هوش‌نبودن بدل به آفت و سد می‌توانند شوند، که می‌شوند هم.

اتحادیه‌های کارگری به منزله‌ی وجهی از جنبش و مبارزه‌ی اقتصادی کارگران، در واقع مبتنی بر مقوله‌ی حق و برابری است که عمل می‌کنند و خواهان کاهش نابرابری و افزایش حق کارگران هستند. با توجه به ذات و اسلوب جامعه‌ی سرمایه‌داری، نابرابری طبقاتی و در سطوح مختلف، نابرابری حق همیشه وجود دارد و جنبش علیه این نابرابری و بی‌حقی نیز وجود دارد. پس وجه مثبت اتحادیه‌ها این است که علیه مظاهر مختلف نابرابری و بی‌حقی اقدام می‌کنند و عدم کفایت اتحادیه‌ها هم دقیقاً این است که صرفاً در این حیطه هستند و لذا تا بی‌نهایت در این دور باطل گرفتار می‌توانند بشوند. این دور باطل را نظریه می‌تواند نشان دهد و سیاست طبقاتی می‌تواند پاره کند و مبارزه‌ی کارگران را از یک اقتصادگرایی و اتحادیه‌گرایی صرف برهاند. سیاست بورژوازی در قالب احزاب سوسیال دموکرات و احزاب کارگر و ... این اقتصادگرایی صرف و اتحادیه‌گرایی را حفظ می‌کند و تقدس می‌بخشد. این سیاست طبقاتی کارگران است که توان دارد این دور باطل و این احزاب بورژوازی را از روال بیندازد و فرجه‌ی خروج از این تسلسل میراننده را ایجاد کند. پس یک مبارز کارگری از کفایت‌های اتحادیه برای پیش‌برد مبارزات روزمره و بهبود معیشت و شرایط کار و زیست استفاده می‌کند و از عدم کفایت‌های آن برای برکشیدن هم‌طبقه‌ای‌هایش به سطح سیاست طبقاتی.

هم‌چنین و در مهم‌ترین حالت، در تاریخ سرمایه‌داری، دوره‌های بحرانی‌ای سر می‌رسند که طبقه‌ی کارگر باید سرنوشت جامعه را در دست گیرد و با دگرگون کردن شیوه‌ی تولید، جامعه‌ای مبتنی بر هستی طبقاتی‌اش را سازمان دهد. در این شرایط عادت کردن به فعالیت سندیکایی و غلبه پیدا کردن رویکرد صنفی‌گرایانه در آن‌ها منجر به نزدیک‌بینی سندیکایی شده و کارگران را از ایفای نقش سیاسی و رسالت طبقاتی-تاریخی‌شان باز می‌دارد. به همین روال، تبدیل شدن سندیکا از مدرسه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی به اداره‌ی رتق و فتق صرف معیشت کارگران و تمشیت امور روزمره و نیز بدل شدن آن به ارگانی اداری با پرسنل ثابت و حقوق‌بگیر، کم‌کم آن‌چه از آن باقی می‌گذارد اشرافیت‌سالاران کارگری‌ای است که حاضرند با هدف ادامه‌ی وضع‌شان به منوال سابق، تن به هر سازش و مصالحه‌ی اقتصادی و سیاسی‌ای با سرمایه‌داران و دولتشان بدهند؛ و این یعنی تبدیل مدرسه‌ی مبارزاتی به کسب‌وکاری فاسد و ضدکارگری؛ این یعنی فساد اقتصادی و فساد سیاسی توأمان هم.

فساد سیاسی و فساد اقتصادی دو انحطاطی است که سندیکاها را می‌تواند دربرگیرد و می‌گیرد، و لازمه‌ی مقابله با این فسادها هم به‌هوش بودن و تمرکز بر پیش‌برد مبارزه است و هم ظهور یک موجودیت طبقاتی در سطح فرازین‌تر آگاهی. این موجودیت فرازین‌تر چیزی نیست مگر مجتمعی متشکل از پیشروان کارگری مسلح به علم و دانش مبارزه‌ی طبقاتی که بر تمامیت منفعت تاریخی و رسالت بنیادین آن انگشت می‌گذارد و آن را عمل می‌کند.

در ایران نیز به ویژه در طول دو دهه‌ی گذشته و به‌ویژه در طول سالیان گذشته مبارزات کارگری در شکل‌های متفاوت اعتصاب، تجمع در مقابل فرمانداری‌ها و مجلس و سایر نهادهای ذی‌ربط، اجتماع در فضای کار، تشکیل سندیکا و ... پیش رفته است. مبارزات کارگران هفت تپه، هپکو، آذرآب، آق دره، اعتصابات و کمپین عظیم کارگران نفت و گاز و پتروشیمی، کارزارهای افزایش دستمزد و علیه سرکوب مزدی و ده‌ها و صدها اعتصاب ریز و درشت دیگر نشانه‌هایی از تحرک طبقاتی‌ای هستند که می‌توانند زمینه‌ی عام متشکل‌شدن‌شان در شکل اتحادیه و سندیکا شوند. یکی از اصول راه‌نمای کارگران نیز در این وهله باید برپاساختن مدرسه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی‌شان باشد. در واقع، تشکیل سندیکا توسط کارگران یکی از مراحل تثبیت و قوام‌بخشی به مبارزات معیشتی کارگران و یک گام به‌جلو رفتن آن است.

در طول دهه‌ی هشتاد از دل مبارزات کارگران دو سندیکا بازگشایی شدند: سندیکای کارگران واحد اتوبوس‌رانی تهران و حومه و نیز سندیکای کارگران کشت‌و‌صنعت هفت تپه. این سندیکاها که خود محصول تلاش کارگران بودند، دوره‌ای از مبارزات را به‌پیش بردند. لیکن در ادامه دچار رکود و انفعال گشتند و این امر به‌موازات وجود زمینه‌های بهتر مبارزاتی‌ای بود که اتفاق افتاد. علت‌یابی این موضوع قطعاً چندوجهی‌ست و از آن جمله است: عدم غلبه‌ی سیاست طبقاتی و منظر طبقاتی در نزد "فعالین" کارگری و برکنده‌نشدن‌شان از پیش‌داده‌ها و الگوواره‌های لیبرالی جامعه‌ی مدنی، فقدان تشکل طبقاتی-سیاسی طبقه‌ی کارگر، سرکوب کارگران توسط دولت سرمایه‌داری، جدایی بین سندیکا و کارگران محیط کار، فساد سیاسی رهبران کارگران که منجر به درک و عمل‌کرد غلط در جنبش سبز و وقایع دی ماه ۹۶ و آبان ماه ۹۸ و ۱۴۰۱ شد، و نیز فساد اقتصادی. معلوم است که این فساد اقتصادی چندان ربط مستقیمی به آن فساد اقتصادی‌ای که منبعث از اشرافیت کارگری در سندیکاها است، ندارد. این فساد اقتصادی اتفاقاً مرتبط با آن فساد سیاسی سه خط بالاتر است. یعنی این‌که افراد و نهادهایی که قصد جذب مبارزات کارگران در جهت نیات و خواسته‌های ضدکارگری خود را دارند با تزریق منابع مالی به رهبران سندیکایی زمینه را جهت عملیاتی‌کردن خواسته‌هایشان مهیا می‌کنند و هم‌چنین

"رهبران" سندیکایی به دلیل انحطاط سیاسی‌شان و قرار گرفتن در صف براندازی، تزریق مالی و دریافت "کمک مالی" را پذیرا می‌شوند. سندیکاها از آن‌جا که بخشی از جامعه‌ی مدنی‌اند و در حیطه‌ی جنبش به سر می‌برند مشمول لیبرالیسم جامعه‌ی مدنی هستند و همین موضوع زمینه‌ی عام فساد سیاسی و سپس تر فساد اقتصادی آن‌ها است. فساد اقتصادی نه تنها اصل استقلال اقتصادی سندیکا را زیر سؤال می‌برد بل که اصل استقلال سیاسی مبارزان کارگری و اصل ایستادن در طرف سیاست کارگری را آلوده می‌کند. این یک وظیفه است که گفته شود سندیکا مدرسه و نهاد مبارزاتی کارگران است و نه کسب‌وکاری پرسود و منفعت؛ به جاست اعلام شود تا از تکثیر فساد ممانعت به عمل آید.

دایر کردن صندوق سندیکا و پرداخت حق عضویت از سوی کارگران، ایجاد صندوق هم‌یاری کارگران با مشارکت خود کارگران، تشکیل صندوق‌های اعتصاب و ... اعمالی هستند که کارگران جهت مقاصد مختلف مبارزاتی‌شان بدان دست می‌زنند. لیکن پذیرش کمک‌های مالی از سوی نهادها و افراد پلید و با مقاصد آشکار منحرف‌سازی کارگران، عملی است که خیانت طبقاتی نام دارد؛ چه این "کمک‌های مالی" به صندوق‌های کارگری واریز گردد، چه آن‌که به نام کارگران ولی به صورت شخصی و در جهت ارضای امیال و مطامع مصرف گردد. "فعال کارگری‌ای" را تصور کنید که با این منابع مالی روزگار می‌گذراند. شما نیز موافقید که یا باید تنبیه شده و عقب‌گرد کند و یا باید با افشا، طرد و منکوب شود.